



اشاره:

آیت‌الله مصباح یزدی در دهه هشتاد شمسی طی جلساتی در کانون گفت‌وگوهای دینی در حوزه علمیه قم به مناسبت بحث درباره‌ی قلمرو دین به معناشناسی دین پرداخت. در این مقاله، دیدگاه علامه مصباح در زمینه تعریف دین بر اساس مباحث مطرح شده در آن جلسات به گونه منسجم ارائه می‌شود.

# معناشناسی دین از دیدگاه علامه مصباح یزدی <sup>قدس سره</sup>

جواد گلی

## ضرورت تعریف دین

لازم است قبل از پرداختن به مسائلی مانند «قلمرو دین» که بر محور دین مطرح می‌شود، تعریف روشنی از دین داشته باشیم؛ زیرا اولاً امروزه بسیاری از شبهات و شکوک که در زمینه‌ی دین، عقاید، ارزش‌ها و احکام دینی مطرح است، به این برمی‌گردد که اساساً دین را چه می‌دانیم و چه تعریفی از دین داریم؟

## مقدمه

آیت‌الله مصباح یزدی در دهه هشتاد شمسی طی جلساتی در کانون گفت‌وگوهای دینی در حوزه علمیه قم به مناسبت بحث درباره‌ی قلمرو دین به معناشناسی دین پرداخت. در این مقاله، دیدگاه علامه مصباح در زمینه تعریف دین بر اساس مباحث مطرح شده در آن جلسات به گونه منسجم ارائه می‌شود.

در مورد دین بحث کرده‌اند. جامعه‌شناسان بر آن هستند که آن چه بین همه‌ی ادیان مشترک است و جوهر دین می‌باشد، اعتقاد به یک امر قدسی و مقدس است. اما سایر چیزها به غیر از «اعتقاد به امر قدسی»، جزو مشترکات بین ادیان محسوب نمی‌شوند و بنابراین جزء ذات دین نیستند و دین را براساس آن‌ها نمی‌توانیم تعریف کنیم.

اما روان‌شناسان بیشتر به حالات روانی و تأییراتی که اعتقاد به دین در رفتار و حالات انسان دارد، توجه می‌کنند. از این‌رو، آن‌ها غالباً به سراغ تعریفی از دین رفته‌اند که بیشتر ناظر به آثار روحی و قلبی دین است.

### شیوه‌های صحیح تعریف دین

نمی‌توان از دین، تعریف منطقی به آن گونه که در کتاب‌های منطق مطرح می‌شود، ارائه داد؛ زیرا تعریف منطقی از جنس، که یکی از مقولات ده‌گانه می‌باشد، و فصل تشکیل می‌شود و این گونه تعریف مربوط به حقایق عینی است. اما مفاهیم انتزاعی مانند دین از این قاعده مستثنا هستند؛ چون آنها جنس و فصل حقیقی ندارند. به عبارت دیگر، دین یک ماهیت عینی مثل درخت، انسان، حیوان، زمین و آسمان نیست تا جنس و فصل برایش پیدا کنیم، بلکه دین یک اصطلاح و مجموعه‌ی یک سلسله امور است.

شیوه‌ی تعریف این‌گونه مفاهیم انتزاعی از جمله «دین» این است که باید چیزهایی را به منزله‌ی جنس و فصل برای آن‌ها بیابیم. یکی از راه‌هایی که برای یافتن نظیر جنس و فصل در تعریف مفاهیم انتزاعی و اعتباری، شایع است این است که عالمان، موارد استعمال آن کلمه را پیدا می‌کنند و سعی می‌کنند مفهوم جامعی بیابند که بین همه‌ی آن‌ها مشترک باشد. مثلاً درباره‌ی مفهوم دین که دارای مصادیقی همچون اسلام، مسیحیت، یهودیت، بودیسم و هندویسم است باید آن چیزی را که بین همه‌ی این ادیان مشترک است به منزله‌ی جنس برای تعریف دین به کار ببریم. سپس اگر خواستیم دین خاصی را تعریف کنیم باید فصل آن را نیز جویا شویم. پس مفهومی که برای تعریف دین به کار می‌رود باید به گونه‌ای باشد که اگر آن مفهوم را سلب کرده و برداریم، به طور کلی همه‌ی ادیان تحت پوشش آن، از تعریف خارج شوند.

یکی دیگر از راه‌های تعریف این گونه مفاهیم، با توجه به این که مفاهیم انتزاعی از یک منشأ انتزاعی به دست می‌آیند، رجوع به منشأ انتزاع است. همچنین چون مفاهیم اعتباری در عُرف و عَقلاً به خاطر اهداف خاصی اعتبار می‌شوند، باید به دنبال اهداف اعتبار آن مفاهیم برویم. بنابراین، باید به کمک یافتن هدف اعتبارات و منشأ انتزاع، تعریف مفاهیم انتزاعی مانند دین را به دست آورد.

ثانیاً تعریف‌های مختلفی برای دین ارائه شده و بر اساس آن تعریف‌ها، نتیجه‌گیری‌های شده که برای نقد آن‌ها، ابتدا باید تعریف‌های‌شان را نقد کنیم؛

ثالثاً گاه ممکن است اصطلاحات گوینده و شنونده با یکدیگر تفاوت داشته باشد که در این صورت بحث بی‌فایده خواهد بود و نتیجه‌ی عقلایی نخواهد داشت؛ زیرا هدف از بحث تفهیم و تفاهم است و وقتی گوینده واژه‌ای را استعمال می‌کند و طبق اصطلاحی، معنای خاصی را از آن اراده می‌نماید در حالی که شنونده اصطلاح دیگری را در نظر دارد و از لفظ معنایی اعم یا اخص یا مابین را درک می‌کند؛ تفهیم و تفاهمی صورت نخواهد پذیرفت. بنابراین، ضرورت دارد که دو طرف بر واژه‌های مورد بحث، تفاهم داشته باشند و اگر لفظی دو یا چند اصطلاح داشته باشد، باید قبلاً با یکدیگر توافق نمایند و اصطلاح مورد نیاز را تبیین و مشخص کنند.<sup>۱</sup> این مطلب باید در بحث دین نیز مورد توجه قرار گیرد. بنابراین، قبل از بحث درباره‌ی قلمرو دین، باید درباره‌ی تعریفی واحد از دین توافق کنیم. سپس بحث می‌کنیم که آیا دین اکثری است یا دین اقلی است؟ طرف بحث نیز باید در این معنی با ما توافق کند؛ زیرا اگر طرف بحث معنایی را پیشنهاد کند که ما مصداق آن را قبول نداشته باشیم و از آن دفاع نماییم، این بحث نتیجه‌ای نخواهد داشت. مثلاً اگر طرف بحث، دین را به صورتی تعریف کند که با ادیان دست‌ساز بشر یا ادیانی که مطلقاً در آن پرستش خدا یا خدای یگانه نیست، تطبیق کند ما از چنین مفهومی دفاع نمی‌کنیم و با آن مخالف هستیم.

### علت تعاریف مختلف از دین

تعریف‌های مختلفی از دین ارائه شده است. زیرا کسانی که درباره‌ی دین بحث کرده‌اند، از زوایای مختلفی به دین نگریسته‌اند که در این مجال به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف. بیشتر کسانی که درباره‌ی بحث‌های «دین»، «دین‌شناسی»، «دین‌پژوهی»، «فلسفه دین» و مسایلی از این قبیل بحث کرده‌اند، غالباً از غربی‌ها هستند و مصداق دین برای آن‌ها، «مسیحیت» است. پیروان ادیان دیگر نیز تعریف‌های خاصی را طبق کتاب دینی و عقاید خود درباره‌ی دین بیان کرده‌اند و این امر منشأ اختلاف شده است.

ب. کسانی نیز از دیدگاه علمی درباره‌ی دین بحث کرده‌اند. در این شیوه بحث، بی‌طرفانه درباره‌ی دین بحث می‌شود و از این‌رو، در مورد این که آیا وجود دین صحیح است یا غلط، هیچ قضاوتی نمی‌کنند. جامعه‌شناسان و روان‌شناسان در علوم انسانی بدین گونه



به نظر برخی از روشنفکران مذهبی، دین فقط نوعی روابط شخصی، فردی و درونی انسان‌ها با خداست. دلیل این گروه برای ارائه‌ی چنین تعریفی این است که باید بر اساس نظر برون دینی و بر اساس سبر و تقسیم‌ها و بررسی نیازها، تعریف دین را به دست آورد.

## نگرش‌های مختلف در تعریف دین

به نظر برخی، بحث درباره‌ی دین و نگرش به دین، از دو زاویه‌ی درون دینی و برون دینی ممکن است. در نگرش درون دینی با نظر به محتوای دین ملاحظه می‌کنیم تا ببینیم دین چیست؟ و چه ادعایی دارد؟ و چه آموزه‌ها و چه احکامی دارد؟ ولی در نگرش برون دینی قبل از نظر به محتوای دین، عقل را حاکم می‌کنیم تا علت نیازمندی به دین مشخص شود.

۱. تعریف دین بر اساس نگرش برون دینی و نقد آن  
بر اساس نظر برون دینی تعاریف مختلفی از دین ارائه کرده‌اند که در این مجال به بررسی نمونه‌هایی از آن‌ها می‌پردازیم.

۱-۱. دین نوعی رابطه‌ی شخصی و درونی با خدا  
به نظر برخی از روشنفکران مذهبی، دین فقط نوعی روابط شخصی، فردی و درونی انسان‌ها با خداست. دلیل این گروه برای ارائه‌ی چنین تعریفی این است که باید بر اساس نظر برون دینی و بر اساس سبر و تقسیم‌ها و بررسی نیازها، تعریف دین را به دست آورد.<sup>۲</sup> توضیح این که، بر اساس نظر برون دینی، قبل از این که دینی را بپذیریم، اول این سؤال مطرح است که چه نیازی به دین داریم؟ چرا اصلاً باید دین داشته باشیم؟ انسان نیازهای مختلفی دارد که برای تأمین هر کدام از آنها ابزار خاصی وجود دارد. بعضی از نیازهای بشر به وسیله‌ی علم برطرف می‌شود و هر چه علم بیشتر پیشرفت کند، این نیازها بیشتر تأمین می‌شود.

به نظر این دسته از روشنفکران، بعضی از نیازهای بشر هم به وسیله‌ی هنر و خلاقیت‌ها و ابتکارات تأمین می‌شود. بعضی‌های از نیازها هم مانند تنظیم برنامه‌های اقتصادی، سیاسی، احکام حقوقی فردی و بین‌المللی را نیز انسان‌ها با عقل خودشان و با توافق‌هایی که با مردم انجام می‌دهند و با قراردادهایی که با کشورهای مختلف می‌بندند و کنوانسیون‌هایی که به تصویب می‌رسانند، حل می‌کنند. برای حل مسائل سیاسی و حکومتی نیز باید قدرتی در جامعه پیدا شود که به صورت‌های مختلف یا به صورت نظام‌های استبدادی که سابق بوده و یا نظام‌های دموکراتیک که حالا وجود دارد به جامعه نظم و انضباط بدهد و جلوی هرج و مرج را بگیرد. احیاناً مسائلی مثل مسائل فلسفی و ریاضیات محض هم هست که با عقل خالص قابل پاسخ دادن است.

این گروه از روشنفکران مذهبی بعد از تحلیل‌ها و تقسیم‌های مزبور نهایتاً به این جا می‌رسند که گاهی انسان یک نیاز روانی دارد نظیر نیازهایی که شاعران به بعضی از تخیلات شعری دارند و ماه، خورشید، باد صبا و نسیم شمال را مخاطب قرار دهند و با آن‌ها گفت‌وگو می‌کنند. اما گاهی انسان یک مقدار فراتر از این می‌رود و می‌خواهد به چیزی دست یابد که حتی نمونه‌اش را هم نمی‌شناسد. او دلش می‌خواهد در درون خود با یک موجود ماورایی که او را نمی‌بیند، سخن بگوید و ارتباط برقرار کند؛ هر چند فرضی بوده، وجود خارجی هم نداشته باشد. البته این روابط درونی با چنین چیزی فوایدی هم دارد و آرامشی برای انسان ایجاد می‌کند و قوه‌ی تخیل و بلند پروازی او را تقویت می‌کند. هیچ علمی این نیاز را پاسخ نمی‌دهد؛ حتی هنر هم کارش به این جا نمی‌رسد؛ چون در این جا

زمینه‌ی خلاقیت ندارد. تنها دین است که می‌تواند رابطه‌ی قلبی انسان با چنین موجود متعالی، مفروض یا موجود را تأمین بکند. پس دین فقط نوعی روابط شخصی و فردی و درونی انسان‌ها با خدای موجود یا مفروض یا موهوم است. اما سایر مسائل و نیازهای انسان نیازی به دین ندارد. کسانی که خودشان را ملی و مذهبی و مدافع اسلام می‌دانند این تعریف از دین را ارائه داده‌اند و معتقد هستند که ما باید اسلام را به نحوی تعریف کنیم که دنیا آن را بپذیرد و اگر اسلام را این گونه تعریف نکنیم، مردم از اسلام برمی‌گردند.

نقد  
نمی‌توان از آن سبر و تقسیم‌ها و بررسی نیازها و به اصطلاح نظر برون دینی، تعریف دین را به دست آوریم. بلکه تنها راهش این است که به منابع خود دین مراجعه کنیم تا بفهمیم که دین چیست؟ و دین اسلام چه چیزی را به عنوان دین معرفی می‌کند؟ اگر فرضاً ما از نظر برون دینی به این جا رسیدیم که دین ربطی به مسائل اقتصادی، حقوقی، اجتماعی ندارد، اما دیدیم در قرآن به عنوان دین، مسائل حقوقی و اجتماعی مطرح شده، کدام نظر را برگزینیم؟ آیا بگوییم که قرآن نباید این مسائل را ارائه می‌کرد؛ زیرا ما از نظر برون دینی اثبات کرده بودیم که دین کاری به مسائل اقتصادی، حقوقی و اجتماعی ندارد.

۲-الف. دین یعنی اعتقاد به خدا نبودن انسان  
تعریف دیگری که برخی روشنفکران مذهبی از دین ارائه داده‌اند این است که «هر که معتقد شد که انسان خدا نیست، دین دارد». از دیدگاه آنان این مفهوم، مقوم دین و ذاتی آن است.<sup>۳</sup> دلیل چنین تعریفی از دین این است که برای تعریف دین باید بررسی کرد که دین در فرهنگ عام انسان‌ها در دنیا چه معنایی دارد؟ اگر بگوییم دین به معنای توحید است، دین مسیح خارج می‌شود؛ چون دین مسیح قائل به توحید نیست، بلکه قائل به تثلیث است. دین‌های شرک‌آمیز و بت‌پرستی هم نوعی دین هستند. پس باید از دین تعریفی ارائه دهیم که شامل بت‌پرستی هم بشود. علاوه بر این، بعضی ادیان مانند دین بودایی اصلاً معتقد به خدا نیستند. پس اعتقاد به خدا نیز نباید داخل دین باشد، و الا شامل دین بودایی نمی‌شود. در نتیجه، دین یعنی این که انسان خودش را خدا نداند، چه معتقد به خدائی باشد، یا اصلاً معتقد به خدا نباشد. همان طور که پیروان دین بودایی اعتقاد به هیچ خدایی ندارند، ولی دین دارند!

### نقد

۱. اساس تعریف مزبور این مدعا است که وقتی می‌خواهیم با دنیا درباره‌ی دین صحبت کنیم، باید دین را به یک معنایی به کار ببریم که آن‌ها هم بپذیرند. اما این مدعا یک نوع مغالطه است؛ زیرا یک وقت درباره‌ی چیزی بحث می‌کنیم که مورد قبول جهانیان است؛ یعنی یک قضیه تصدیقی مورد قبول جهانیان را از قبیل این که «در دین اعتقاد به خدا لازم نیست» مورد بحث قرار دهیم. اما یک وقت درباره‌ی مفهومی بحث می‌کنیم که فقط مفهوم بودنش را پذیرفته‌ایم و می‌خواهیم ببینیم که اصلاً وجود دارد یا ندارد؟ در این جا توافق بر قضیه‌ی تصدیقیه، لازم نیست، بلکه توافق بر سر مفهوم

سخن بگوییم. اگر چه اشکالی ندارد که ما دین را در جامعه‌شناسی به منظور مباحثات با جامعه‌شناسان دیگر به معنای مزبور بگیریم تا به عنوان یک جامعه‌شناس مسلمان و در محدوده‌ی جامعه‌شناسی اصطلاح مشترکی داشته باشیم. بنابراین، می‌توانیم تعریف جامعه‌شناسان را بپذیریم و از دین به عنوان یک پدیده‌ی اجتماعی بحث نماییم و بر اساس آن ببینیم که لوازم دین چیست؟ و دین‌هایی که در عالم وجود دارد، چگونه پیدا شده است؟ ولی از حقانیت یا بطلان دین و لزوم یا عدم لزوم اعتقاد به آن صرف‌نظر کنیم. اما در این صورت، باید متوجه باشیم که اولاً با طرف مقابل توافق نموده‌ایم که طبق این اصطلاح خاص با وی مباحثه کنیم و معنای آن این نیست که نباید طبق اصطلاح دیگری از دین بحث کنیم؛ و ثانیاً نباید فراموش کنیم که حقیقت دین اسلام چیز دیگری است؛ و ثالثاً همه‌ی آن چیزی که در دایره‌ی دین‌شناسی خودمان تحقیق کرده‌ایم، از آن جهت که تعریف دیگری را در مقام بحث و جدل پذیرفته‌ایم، باطل نمی‌شود.

ب. تعریف دین بر اساس نگرش درون دینی  
با توجه به مباحث گذشته مشخص شد که تعریف دین به شیوه برون دینی امکان‌پذیر نیست. مدعای ما این است که باید تعریف دین را به شیوه درون دینی و با مراجعه به منابع دینی برداشت کنیم.

### دلیل ضرورت تعریف دین بر اساس نگرش درون دینی

برای شناختن هر مفهومی که در عرف خاصی استعمال می‌شود و احتمالاً با معنای عرف عام و یا معنای لغوی آن تفاوت دارد، باید به محاورات، نوشته‌ها، کتاب‌ها و به ویژه منابع آن عرف مراجعه کنیم تا مشخص شود موارد استعمال آن مفهوم چیست. برای شناختن مفهوم دین نیز چون ما مسلمان هستیم و در عرف خاص‌مان، دین به معنایی است که ممکن است در عرف‌های دیگر مورد قبول نباشد و ممکن است اصطلاحات مشابه آن نیز اعم یا اخص باشد؛ از این رو، باید تعریف دین را از درون دین یعنی از منبع دین که بالاترین آن خود قرآن است، بگیریم. پس قبل از هر چیز باید به این منبع مراجعه کنیم و ببینیم که موارد استعمال دین چیست؟ و قرآن دین حق را چگونه معرفی می‌کند؟

برای توضیح بیشتر فرض کنید کسی می‌خواهد با یک مسیحی درباره‌ی حقانیت یا بطلان اقاانیم سه‌گانه و تثلیث بحث کند. چون بحث درباره‌ی تثلیثی می‌باشد که مسیحیان به آن معتقد هستند، شیوه‌ی معقول بحث این است که خود آنها بر اساس انجیل تعریف‌شان از تثلیث را ارائه کنند. سپس درباره‌ی درستی اعتقاد به تثلیث بحث کنند. اما اگر شخصی

لازم است. ما وقتی می‌خواهیم بگوییم که «تعریف دین چیست؟»، در مقام این هستیم که مفهومی از دین ارائه بدهیم. وقتی که می‌خواهیم در مورد احکام دین صحبت کنیم، باید مفهوم مشترکی بین ما و مخاطبان وجود داشته باشد، نه اعتقاد مشترکی. ممکن است ما در مفهوم با هم توافق داشته باشیم، اما یکی وجودش را اثبات کند و دیگری وجودش را نفی کند. پس آنچه در مقام بحث لازم است توافق در مورد مفهوم موضوع بحث است، نه در یک اعتقاد، تا بگوییم که این اعتقاد را باید همه قبول داشته باشند تا بر اساسش بحث کنیم.

۲. مقصود ما از دین در مباحثی مانند ضرورت و قلمرو دین، دین به همان مفهومی است که قرآن می‌گوید، و مصداقش دین اسلام است. نه به معنای دیگری که در دنیا بر روی آن توافق کرده‌اند؛ زیرا اولاً این معنا اصلاً با فرهنگ ما سازگار نیست؛ و ثانیاً وقتی هدفمان از دین چیزی است که مصداق آن دین خودمان است و می‌خواهیم از آن دفاع کنیم، لزومی ندارد که دین را به گونه‌ای عام معنا کنیم که مثلاً شامل بودیسم هم بشود. حداقل قضیه این است که ما چنین انگیزه‌ای نداریم. فرضاً اگر یک غرض عقلایی هم بر این کار مترتب بشود، ما فعلاً در این مقام نیستیم.

۳-الف. دین یعنی اعتقاد به یک امر مقدس و انجام رفتارهایی بر اساس این اعتقاد  
جامعه‌شناسان به عنوان این که دین پدیده‌ی اجتماعی است و همواره در جوامع مختلف وجود داشته است تعریفی از آن ارائه داده‌اند. آنان به دلیل این که ادیان بسیار متفاوت هستند، سعی کرده‌اند که معنای مشترکی بین ادیان بیابند و آن را تعریف دین قرار دهند. جامعه‌شناسان به این نتیجه رسیده‌اند که اعتقاد به یک امر مقدس و انجام رفتارهایی بر اساس این اعتقاد دین نام دارد. به عنوان نمونه، امیل دورکیم، از بزرگترین جامعه‌شناسان معاصر، معتقد است که دین، نظام یکپارچه‌ای از باورها و اعمال مرتبط با امور مقدس است.<sup>۴</sup> بر این اساس، همه کسانی که قایل بشوند یک موجودی قداست دارد و بر همین اساس، رفتارهایی را تنظیم کنند، دین دارند. از این رو، حتی بت‌پرست‌ها هم که معتقد به قداست بت‌ها هستند، دین دارند.

### نقد

۱. ما نیز در این که در دین، یک عنصر و امر قدسی وجود دارد با جامعه‌شناسان موافق هستیم. اما اگر در بین همه‌ی ادیان، مفهوم مشترکی را پیدا کردیم، به این معنا است که تمام حقیقت دین را کشف کرده‌ایم؟

۲. وقتی که می‌خواهیم در «اسلام‌شناسی» درباره‌ی دین بحث کنیم باید طبق اصطلاح خودمان از «دین»



برای شناختن هر مفهومی که در عرف خاصی استعمال می‌شود و احتمالاً با معنای عرف عام و یا معنای لغوی آن تفاوت دارد، باید به محاورات، نوشته‌ها، کتاب‌ها و به ویژه منابع آن عرف مراجعه کنیم تا مشخص شود موارد استعمال آن مفهوم چیست.

که مسیحی نیست تثلیث را طبق نظر خودش تعریف کند، شیوه او نادرست است؛ زیرا شخص مسیحی از تثلیثی که طرف بحثش آن را تعریف کرده، دفاع نمی‌کند؛ بلکه از آن تثلیثی دفاع می‌کند که خودش معتقد است و آن را تعریف کرده است. ما هم که می‌خواهیم از دین اسلام دفاع کنیم، باید تعریف دین را از قرآن بگیریم. طرف مقابل هم باید همین معنایی را که ما می‌گوییم بپذیرد، تا زمینه‌ی بحث فراهم شود.

### مراحل کشف معنای دین بر اساس نگرش درون دینی

در مباحث مزبور ثابت کردیم که برای دریافت تعریف دین که مصداق آن را اسلام می‌دانیم، باید به منابع دین، که اصلی‌ترین آن‌ها قرآن کریم و سپس سنت نبوی و اهل بیت (علیهم السلام) است مراجعه کنیم تا بفهمیم، دین را چگونه و در چه مواردی استعمال کرده‌اند.

اما در این‌جا این مشکل پیش می‌آید که موارد استعمال، اعم از معنای حقیقی است. گاهی لفظی به عنوان مجاز، استعاره یا کنایه استعمال می‌شود. بنابراین، صرف بررسی موارد استعمال کلمه‌ی دین در منابع اسلامی، برای به دست آوردن معنای حقیقی آن کافی نیست. پس چگونه می‌توان معنای حقیقی دین را از معانی مجازی، استعاری یا کنایی آن تشخیص داد؟

در اصول فقه مباحثی درباره‌ی چگونگی شناخت معنای حقیقی مطرح شده است. یکی از شایع‌ترین راه‌های تشخیص حقیقت از مجاز و کنایه، عدم صحت سلب می‌باشد؛ یعنی اگر نتوانیم لفظی را - بدون این‌که اهل عرف مخالف باشند - از موردی سلب کنیم، این مورد از مصادیق معنای حقیقی آن می‌باشد. اما این‌که آیا معنای حقیقی مصداق دیگری نیز دارد یا نه، باید از استقرا کمک بگیریم و تنها، یافتن چند موردی که صحت سلب نداشته باشد، برای به دست آوردن دقیق معنا، کافی نیست و باید موارد استعمال را بررسی کنیم و این ابزار و محک (صحت سلب و عدم صحت سلب)، را برای شناختن حقیقت و مجاز به کار بگیریم. این شیوه عقلانی است و در تمام منابع، برای شناختن مفاهیم الفاظ از همین راه استفاده می‌کنند. علمای اصول فقه نیز که این راه را به عنوان وسیله‌ای برای کشف حقیقت بیان کرده‌اند، در واقع قاعده‌ی معتبر عقلا را بیان کرده‌اند؛ نه این‌که آن را از پیش خودشان وضع کرده باشند یا این‌که این قاعده تعبدی باشد، تا آن از شارع تلقی کرده باشند.

با توجه به قاعده‌ی مزبور، باید موارد استعمال کلمه‌ی دین را در قرآن بررسی کنیم و ببینیم که این معنای، جامع مشترک دارند؛ یعنی یک معنا است که در موارد مختلف به کار رفته است یا این‌که موارد استعمال، جامع مشترک ندارند و دو یا چند معنای متباین (مشترک لفظی) هستند؟ سپس باید بررسی کنیم که آیا همه‌ی این معنای مشترک، حقیقی هستند یا نه؟ در مرحله بعد، باید معنای حقیقی را کنار هم بگذاریم و یک تعریف جامع و کامل از آنها انتزاع کنیم.

در این بخش با استفاده از این شیوه در طی مراحل معنای مورد بحث از دین را با مراجعه به قرآن استنباط می‌کنیم.

### مرحله اول: ارائه‌ی موارد استعمال دین در قرآن

در قرآن کریم واژه دین استعمالات مختلفی دارد که عبارتند از:

۱. در آیاتی مانند «مالک يوم الدين» (فاتحه، ۴)، «الذین یکذبون بيووم الدين» (مطففين، ۱۱) واژه‌ی «دین» به معنای «جزا» است. اگر چه اعتقاد به جزا، یکی از معتقدات دین اسلام است، اما دین مورد بحث، به معنای جزا نیست. از این رو، اگر کسی درباره‌ی دین بحث کند و به این آیات استدلال کند، مغالطه کرده است.

۲. در موارد زیادی مانند «ان الدين عند الله الإسلام» (آل عمران، ۱۹)، «و من یتغ غیر الإسلام لله دینا» (آل عمران، ۸۵)، «هو الذی أرسل رسوله بالهدی و دین الحق» (توبه، ۳۳)، «لکم دینکم و لی دین» (کافرون، ۶)، «انی أخاف أن یتبدل دینکم أو أن یتظهر فی الأرض الفسَاد» (غافر، ۲۶) و «ما کان لیاخذ أخاه فی دین الملک» (یوسف، ۷۶) دین به معنایی است که همه‌ی مردم یک تعریف اجمالی از آن در ذهنشان است. در این موارد نمی‌توانیم «دین» را به معنای «جزا» بگیریم؛ بلکه در این موارد استعمال، دین با یک سلسله مقررات و آیین و روش رفتاری مناسبت دارد. بنابراین، کلمه‌ی «دین» در زبان عربی مشترک لفظی است و جامع مشترک ندارد.

### مرحله دوم: مقومات معنای دین مورد بحث

برای به دست آوردن تعریف دین باید عناصر اصلی آن را شناسایی کرد؛ به مجموع این عناصر یا عناوینی که حاکی از این عناصر است تعریف دین می‌گویند. دین در آیات قرآن، به گونه‌ای استعمال شده که با تحلیل آن دو عنصر را در آن می‌یابیم:

#### ۱. اعتقادات بر محور خداپرستی

هر جا در قرآن کلمه‌ی دین به کار رفته، به نحوی با خداپرستی ارتباط دارد و محور اصلیش خداپرستی است. در قرآن بحث درباره این است که یک خدا وجود دارد یا چند خدا؟ باید خدای واحد را پرستید یا پرستش بت‌ها هم جایز است؟ آیا پرستش ملائکه و انبیاء هم جایز است؟ هیچ موردی در قرآن نیامده که دین را در جایی که مسأله‌ی خداپرستی مطرح نبوده، اطلاق کرده باشد. وسیع‌ترین موردش آیه «لکم دینکم و لی دین» (کافرون، ۶) است که پیغمبر به مشرکان می‌فرماید: «دین شما برای خودتان، دین من هم برای خودم». اما دین مشرکان مبتنی بر انکار خدا و انکار پرستش نبود، بلکه بحث درباره‌ی این بود که چه چیزی را بپرستیم؟ بنابراین، کلمه‌ی دین در قرآن در جایی که اعتقاد به اله و معبود مطرح نباشد، استفاده نشده است.

به دنبال اعتقاد به یک معبود که محور اصلی دین است، باورهای دیگری هم هست که محورش همان معبود است. مثلاً صفات معبود مانند وحدانیت، عالم و حکیم بودن او و جسم نبودنش و ... مطرح می‌شود. سپس بر اساس این که معبود حکیم است و باید بندگان را هدایت بکند، این باور مطرح می‌شود که او باید پیغمبر بفرستد. سپس باور به معاد وجود دارد که طبق آن خدای حکیم، که راه را به بشر نشان داده، باید به کسانی که این راه را پذیرفته‌اند، پاداش نیک و به کسانی که تخلف کرده‌اند، جزای بد بدهد. احکامی هم که عمل می‌شود، یا به عنوان پرستش و تقدیس خداست مثل نماز، روزه و عبادات به معنای خاص، و یا اطاعت امر خداست. در نتیجه باید گفت که اصلی‌ترین عنصر در تعریف دین اعتقاد به خدا است. اگر ما خدا



با بررسی موارد استعمال دین در قرآن درمی‌یابیم که آن معنایی از دین که با بحث‌های ما مناسبت دارد، یکی از این موارد می‌باشد:

۱. دینی که فقط شامل قوانین و مقررات می‌باشد؛
۲. دینی که شامل قوانین و مقررات به اضافه‌ی مبانی عقیدتی آنها می‌باشد؛
۳. دینی که دو معنا دارد که یک معنا رفتارها و مقررات و قوانینی عملی و دیگری اعتقادات است.

قوانینی عملی و دیگری اعتقادات است. در این جا چند راه داریم:

راه اول: کلمه‌ی دین را مشترک لفظی و دارای دو معنای «مجموعه‌ی مقررات» و «مجموعه‌ی اعتقادات» تلقی کنیم و مجموع این دو معنا را در یک حقیقت معتبر بدانیم. در این صورت، جایی که رفتارها مصداق دین است، یک جزء معنای دین می‌باشد و جایی که اعتقادات، مصداق دین است، جزء دیگری از معنای دین است. به عبارت دیگر، ماهیت دین امری مرکب از عقاید و مقررات است و رابطه‌ی این دو بدین گونه است که این مقررات از اعتقادات بر می‌خیزد؛ یعنی از آن جهت که به خدای یگانه اعتقاد داریم می‌گوییم که مقرراتی را که خداوند وضع می‌کند، معتبر است.

راه دوم: راه دیگر این است که «دین» را همان مقررات رفتاری بدانیم که گاهی به سبب ملازمه‌ی بین مبنای اعتقادی و مقرراتی که از آن‌ها ناشی می‌شود، بر مبنای اعتقادی آن مقررات نیز دین اطلاق می‌شود. به عبارت دیگر، اطلاق دین بر مبنای اعتقادی را می‌توان نوعی مجاز به جهت علاقه سبب و مسببی و یا علاقه‌ای شبیه آن دانست.

راه سوم: راه دیگر این است که «دین» را مشترک لفظی تلقی کنیم که دو معنای متباین یعنی مقررات و عقاید، را در بر می‌گیرد.

نتیجه این که، واژه «دین» بر هر یک از این سه دسته اطلاق شود در معنای حقیقی استعمال شده است، مگر این که بگوییم اصول دین به جهت علاقه سبب و مسببی،

را برداریم، دیگر هیچ چیز برای دین باقی نمی‌ماند. بر این اساس، ما بی‌دینی، یعنی چیزی را که در آن اصلا اعتقاد به خدایی، عبادتی، پرستشی، امر مقدسی، مناسک خاصی و ارزش‌های خاصی نباشد، اصطلاحاً دین نمی‌نامیم و جایی هم سراغ نداریم که اسمش را دین گذاشته باشند.

۲. بایدها و نبایدها (قوانین و مقررات)

مورد بحث ما دینی است که در آن یک سلسله بایدها و نبایدها وجود دارد؛ مخصوصاً در مواردی که در قرآن کلمه‌ی «دین» بر خود دین اسلام اطلاق شده، اینگونه ملاحظاتی به کار برده شده است. شاهد بر این مدعا آیه «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أُوحِيَنا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّينا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسى وَ عيسى» (شوری، ۱۳) است که بیان‌گر این است که خدا آیینی را که برای شما مسلمانان تشریح کرده، حقایق و احکامی است که نوح، ابراهیم، موسی و عیسی (علیهم السلام) را هم به آن سفارش کرد. با توجه به این آیه می‌فهمیم که دین مشتمل بر چیزی است که قابل جعل و تشریح می‌باشد و منظور از قابل تشریح بودن، بایدها و نبایدهاست. به عبارت دیگر حتماً در دین، شریعت وجود دارد.

نتیجه‌گیری: با بررسی موارد استعمال دین در قرآن درمی‌یابیم که آن معنایی از دین که با بحث‌های ما مناسبت دارد، یکی از این موارد می‌باشد:

۱. دینی که فقط شامل قوانین و مقررات می‌باشد؛
۲. دینی که شامل قوانین و مقررات به اضافه‌ی مبانی عقیدتی آنها می‌باشد؛
۳. دینی که دو معنا دارد که یک معنا رفتارها و مقررات و

فقط مجازا به عنوان دین به کار رفته است. تاکنون، آنچه را که در تعریف دین به دست آوردیم، به منزله‌ی جنس است؛ یعنی دو مفهوم مزبور، دو مفهوم کلی هستند که در دین مأخوذ هستند.

### مرحله سوم: تعیین معنای عام دین در قرآن

با توجه به مباحث قبلی، معنای لغوی دین که در قرآن کریم به کار رفته است، عبارت است از: سلسله‌ای از اعتقادات نسبت به نظام هستی و مقررات برخاسته از آن اعتقادات که متناسب با آن‌ها می‌باشد. این تعریف عام است و دین حق و باطل را شامل می‌شود. از جمله شواهد بر این مدعا این است که:

الف. در قرآن در چهار آیه عبارت «دین الحق» (توبه، ۲۹ و ۳۳؛ فتح، ۲۸؛ صف، ۹) به کار رفته است.<sup>۵</sup> پس معلوم می‌شود دین غیر حق هم داریم. پس هر جا تعریف دین برایش صادق بود، معنایش این نیست که محتوای آن دین درست است.

ب. طبق آیه «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينُ الْكَافِرُونَ» (۶) پیغمبر اکرم موظف است از طرف خداوند متعال به مشرکین و معاندین بفرماید: «دین شما مال خودتان. من هرگز از دین شما پیروی نخواهم کرد.» بر این اساس، دین شرک و بت پرستی، هم دین است، اگر چه دینی باطل می‌باشد.

ج. وقتی که حضرت موسی (علیه السلام) برای هدایت فرعون نزد او رفت، فرعون به مردم گفت: «أني أخاف أن يبديل دينكم» (غافر، ۲۶). مخاطبان فرعون خداپرست نبودند و فرعون رب اعلایشان بود و آن‌ها بت پرستی هم می‌کردند. اما فرعون گفت: «می‌ترسم موسی بیاید و دین شما را تبدیل کند.» با توجه به این آیه، دین را به بت پرستی نیز می‌شود، اطلاق کرد. پس اصل مفهوم دین، شامل دین حق و دین باطل می‌شود.

### مرحله چهارم: تعیین معنای خاص دین در قرآن

همان گونه که بیان شد در قرآن کلمه‌ی «دین الحق» در چند مورد به کار رفته است. با توجه به تعریف عام دین که در مرحله قبلی مشخص شد اگر بخواهیم تعریف دین فقط در مورد «دین حق» باشد، باید قید «حق» را در تعریف عام دین بیاوریم. در این صورت، دین حق، باورهای مطابق با واقع و ارزش‌های صحیحی است که منطقی از آن باورها بر می‌خیزد و مطابق و هماهنگ با آن باورهاست. به عبارت دیگر، می‌توان دو مفهوم باورها و ارزش‌ها را به منزله جنس ماهیت دین تلقی کرد، اما دین حقیقی که باید آن را قبول کرد و از آن دفاع کرد، آن دینی است که طبق آیه «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران، ۱۹) اسلام به منزله‌ی فصل حقیقی‌اش می‌باشد. طبق فرمایش امام علی (علیه السلام) اسلام همان تسلیم شدن است، نه تسلیم مطلق در مقابل هر چیزی؛ بلکه تسلیم در مقابل آن خدایی که باید تسلیم او شد.<sup>۶</sup> پس، دین حق دینی است که معبودی جز الله را نپذیرد و تنها عبادت و پرستش او را صحیح بداند و تسلیم مطلق بودن در مقابل او را لازم بشمارد. بر این اساس، دین حق خداپرستی است و همه‌ی فروع آن از ارزش‌ها و احکام فردی و اجتماعی از ریشه‌ی توحید بر می‌خیزد؛ ولی دین باطل آن است که توحید و فروع توحید در آن مشکل داشته باشد و نوعی شرک در آن باشد و اطاعت غیر خدا یا بدعت‌ها یا احکام غیر خدایی در آن باشد مانند دین اهل کتاب که اصل آن، دین حق بوده

است اما اکنون چنین نیست. بنابراین، هر چند در ثنویت و تثلیث، اعتقاد به «الله» وجود دارد، اما از آن جهت که برای خدا شریک قائل هستند، دین‌شان باطل است. شاهد بر این مدعا آیاتی مانند آیه‌ی «لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» (توبه، ۲۹) است که اهل کتاب را معتقد به دین حق معرفی نمی‌کند.

بنابراین، معنای دوم دین، که معنای خاص دین است (دین حق)، با اسلام به معنای عام مساوی است. اسلام به معنای عام، از طرف خدای متعال نازل شده است و انبیای بزرگ آن را بیان کرده‌اند، و تا آن جا که ما می‌دانیم، شامل ادیان توحیدی حضرت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (علیهم السلام) است. شاهد بر این مدعا، آیات کریمه‌ای مانند «وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ» (بقره، ۱۲۸)؛ «هُوَ سَمَاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ» (حج، ۷۸) و «يَا بَنِي إِدْنِ اللَّهُ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» است که از حضرت ابراهیم (علیه السلام) و انبیاء بنی اسرائیل نقل شده، که آن‌ها دین الهی و حق را اسلام می‌دانستند و از خدای می‌خواستند تا آن‌ها را مسلم قرار دهد. با توجه به این آیات، اسلام طبق اصطلاح قرآنی عام است و شامل همه‌ی ادیان توحیدی می‌شود.

### مرحله پنجم: تعیین معنای اخص دین در قرآن

معنای اخص دین، اسلام به معنای خاص است؛ یعنی دین پیامبر آخرالزمان - صلی الله علیه و آله - که باید به آن عمل کرد و چیزی از آن نسخ نشده است؛ برخلاف سایر ادیان، که دین حق بوده‌اند؛ اما احکام و دستورات آنها نسخ شده است و نمی‌توان به آن‌ها عمل کرد. در میان ادیان حق، دینی که اکنون نیز اعتبار دارد و باید به دستوراتش عمل کرد، همان اسلام به معنای خاص، و دین به معنای اخص است. منظور ما از دین، که در صدد اثبات و دفاع از آن هستیم، معنای اخص دین است؛ اما نه به این معنا که اطلاق دین بر معنای عام‌تر، نادرست باشد، بلکه، معنای عام دین مورد نیاز و بحث ما نیست و ادعای دفاع از دین به معنای عام را نداریم. پس وقتی که ما سخن از دین به میان می‌آوریم، منظور، دین حقیقی است که، اولاً، فی حد نفسه حق است و ثانیاً، در این زمان، اعتبار همه‌ی احکام آن باقی است و چیزی از آن نسخ نشده است.

#### پی‌نوشت‌ها

۱. البته هر کس حق دارد برای خود یا برای گروهی که برای آن کار می‌کند یا برای محیطی که در آن زندگی می‌کند، اصطلاح خاصی را جعل کند و هیچ اشکال شرعی و قانونی در این جعل اصطلاح وجود ندارد، ولی در مقام بحث باید بر سر یک اصطلاح توافق بشود.

۲. محمد مجتهد شبستری، سخنرانی در دانشگاه صنعتی اصفهان، ۴ اسفند ۱۳۷۸.

Mohammadmojtahedshabestari.com

۳. عبدالکریم سروش، بسط تجربه نبوی، تهران: موسسه فرهنگی صراط، ۱۳۸۵، ص ۴۵.

۴. امیل دورکیم، صور بنیانی حیات دینی، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۳، ص ۶۳.

۵. «وَ لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ» (توبه، ۲۹) و «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ» (توبه، ۳۳).

۶. «الاسلام هو التسليم». سيد رضی، نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۹۱.

۷. «وَ لَهُ اسْلَمٌ مِّنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» (آل عمران، ۸۲).

